

کنترل آلمان و ژاپن

**The Control of Germany and Japan, by Harold G. Moulton
and Louis Marlio, Washington, D.C., The Brookings
Institution, 1944, 116 Pages.**

THE CONTROL
OF
GERMANY AND JAPAN

BY
HAROLD G. MOULTON
AND
LOUIS MARLIO



Washington, D.C.
THE BROOKINGS INSTITUTION
1944

کتاب کنترل آلمان و ژاپن از انتشارات
نهاد بروکینگز** (The Brookings Institution)
چاپ اوت ۱۹۴۴ و واشنگتن است. مؤلفان
کتاب، آقایان هارولد جی. مولتون آمریکایی و
لوئیز مارلیو فرانسوی هستند. کتاب به قطع
رقعی، در ۱۱۶ صفحه و ۱۱ بخش، تنظیم و
منتشر شده است. نام بخش اول کتاب،
درس‌هایی از تجربه (گذشته است) و قسمت

* معاون مدیرکل مرکز اسناد و خدمات پژوهشی وزارت امور خارجه

** نهاد Brookings Institution. نهاد قدیمی آمریکا که کار عمده آن، انجام مطالعات تحقیقاتی، تحلیلی و فرهنگی در حوزه‌های اقتصاد، سیاست خارجی و دولت‌مداری است. مرکز این مؤسسه در واشنگتن است و از سال ۱۹۱۶ فعالیت می‌کند. انتشارات این مؤسسه به صورت مجله، کتاب، مقاله، گزارش، سخنرانی و مصاحبه است. این مؤسسه، ارتباط نزدیکی با نهادهای سیاست خارجی، امنیتی و اقتصادی ایالات متحده دارد.

اول کتاب شامل بخش‌های ۲، ۳ و ۴، به روش اعمال اقدامات کنترلی بر آلمان می‌پردازد. بخش‌های ۵، ۶، ۷ و ۸ قسمت دوم کتاب، اقدامات کنترلی بر ژاپن و بخش‌های ۹، ۱۰ و ۱۱ قسمت سوم آن، انتخاب کنترل اقتصادی یا نظامی را بر آلمان و ژاپن، توضیح داده‌اند. در مقدمه کتاب، هارولد جی. مولتون توضیح داده است که نتایج سال‌ها مطالعه و تجربیات خود و همکار فرانسوی‌اش را در حوزه‌های مختلف، به منظور یافتن یک راه عملی و ساده برای اینکه در آینده، هیچ کدام از دو کشور متجاوز آلمان و ژاپن (نیروهای محور در جنگ جهانی دوم)، نتوانند صلح و امنیت جهانی را به خطر بیاندازند، به رشته تحریر درآورده‌اند. هدف کتاب، تحلیل مسائل و مشکلات اساسی که دنیا ممکن است پس از پایان جنگ (دوم جهانی) با آن روبرو شود، بیان شده است. مبحث اصلی کتاب درباره این موضوع است که چگونه و با چه طرح و برنامه‌هایی می‌توان آلمان و ژاپن را به شکلی که نتوانند توان و ماشین جنگی خود را دوباره به کار اندازند، تضعیف کرد. طرح‌های مختلفی مورد بررسی قرار گرفته و در هر مورد، مشکلات اجرایی و اجتماعی این طرح‌ها و میزان عملی بودن آنها، بیان شده است.

قسمت اول: اعمال اقدامات کنترلی بر آلمان بخش اول

در بخش اول کتاب که نام آن، درس‌هایی از تجربه (گذشته) است، می‌خوانیم که هم در پیمان‌های صلح و هم در پیمان جامعه ملل* پس از پایان جنگ جهانی اول، برنامه‌های مشخص

* جامعه ملل (League of Nations) سازمان بین‌المللی سابق، بعد از جنگ جهانی اول تشکیل شد. هدف از تشکیل این سازمان، حفظ صلح، داوری در مورد اختلاف بین کشورها و ترویج همکاری بین‌المللی بود. این جامعه، محصول جنگ جهانی اول بود. «ویلسون»، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، پیشنهاد تشکیل جامعه ملل را در اصول چهارده‌گانه خود گنجانید و در کنفرانس صلح پاریس در ۱۹۱۹، که جامعه ملل به وجود آمد، در معاهده ورسای گنجانده شده بود. جامعه ملل در نخستین سال‌های تشکیل خود، در برخی عملکردهای خود موفق بود، ولی در سال‌های پیش از شروع جنگ جهانی دوم، توفیقی در اعمال اهداف پیش‌بینی شده در میثاق خود، نداشت. جامعه ملل در سال ۱۹۴۶، منحل شد و همه ادارت و اموال آن به سازمان ملل متحد انتقال یافت.

و متعدد به منظور ایجاد صلح دائم و با هدف خلع سلاح و شکستن توان و سازمان نظامی دشمن (دول متحد جنگ جهانی اول) ارائه شد که مسئولیت اجرای آن به عهده جامعه ملل، به وسیله اعمال انواع تحریم‌های اقتصادی، واگذار شده بود. در سال‌های بعد، ناکافی بودن این اقدامات برای حفظ صلح، به اثبات رسید. آلمان، شکست‌خورده جنگ اول، پس از امضاء پیمان صلح، به طور سریع و مخفیانه، تسلیح دوباره خود را شروع کرد و با به قدرت رسیدن هیتلر، اقدامات خود را آشکار نمود. کمیته‌های متعددی که جامعه ملل برای خلع سلاح تشکیل داده بود، نتوانستند اقدام عملی برای کاهش تسلیحات نظامی به عمل آورند. بر اساس پیمان ورسای* حفظ صلح و خلع سلاح آلمان، به عهده قدرت نظامی کشورهای عضو جامعه ملل، به‌ویژه فرانسه و بریتانیا بود.

در این بخش، اقداماتی که باید انجام می‌شد، به طور مفصل، توضیح داده شده است. از آنجا که نقطه‌نظرات جامعه ملل، کلی و تا حدود زیادی محدود به توصیه بود، بنابراین برنامه خلع سلاح در عمل پیشرفتی نداشت. دلایل دیگر پیشرفت نکردن برنامه خلع سلاح نیز بیان

* معاهده ورسای (Versailles Treaty) مهم‌ترین پیمان از پنج پیمان صلحی است که به جنگ جهانی اول پایان داد. این پیمان، میان آلمان و متفقین منعقد شد. عقد این پیمان، نتیجه مذاکرات طولانی در کنفرانس صلح پاریس در سال ۱۹۱۹ بود. در کنفرانس صلح پاریس، ویلسون، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، «کلمانسو»، نخست‌وزیر فرانسه، «لوید جورج»، نخست‌وزیر بریتانیا و «اورلاندو»، نخست‌وزیر ایتالیا، حضور داشتند. آلمان در مذاکرات شرکت نداشت. اختلافاتی که میان این چهار عضو بروز کرد، موجب شد که ویلسون از اصول چهارده‌گانه خود صرف‌نظر کند. ولی توانست قرارداد جامعه ملل را در معاهده بگنجانند. آلمان پس از اعتراض‌های بی‌فایده، پیمان را پذیرفت. این پیمان از ژانویه ۱۹۲۰ به مرحله اجرا درآمد. آلمان تعهد پرداخت غرامات جنگ را قبول کرد؛ «آلزاس» و «لورن» را به فرانسه بازگرداند؛ لهستان پروسی و بیشتر پروس غربی را به لهستان واگذار کرد؛ «راین‌لند» توسط متفقین (فرانسه، انگلیس و آمریکا و کشورهای دیگری که با متحدین می‌جنگند)، اشغال شد؛ سیاه و نیروی دریایی آلمان محدود گشت و ساختن سلاح‌های سنگین جنگی، برای آلمان ممنوع شد؛ اشغال و خلع سلاح بعدی راین پیش‌بینی شد. هیتلر پس از ۱۹۳۵، بیشتر مواد این پیمان را به طور یک‌جانبه لغو کرد.

گردیده است. در قسمت نتیجه‌گیری بخش اول کتاب، آمده است:
- تحریم‌های نظامی به طور مشخص در پیمان ورسای درج نشده بود.
- تمهیدات پیش‌بینی شده و توصیه‌ی جامعه ملل به اعضای جامعه، جهت اقدام نظامی، هرگز اعمال نشد.

- اقدامات اقتصادی پیش‌بینی شده در پیمان ورسای، برای جلوگیری از توسعه توان جنگی آلمان و ژاپن مناسب نبودند و مانع آمادگی ژاپن، ایتالیا، آلمان برای درگیری در جنگ دیگری نشدند. تاریخ اخیر نشان می‌دهد که جنگ دوم، فقط نتیجه عدم اعمال این اقدامات پیشگیرانه نبود، بلکه نتیجه سیاست‌های ضعیف و نشان ندادن علاقه جدی و عملی ملت‌ها در حفظ صلح بود. مطلب آخر اینکه: ابزارهای کنترل اقتصادی نباید به شدتی باشند که حیات اقتصادی یک ملت و کشور را نابود و خفه کنند و موجب واکنش ملت مهاجم شود. دیگر اینکه لازم است اقدامات کنترل کننده اقتصادی، عملی بوده و به سهولت قابل اجرا و اعمال باشند.

بخش دوم

اعمال محدودیت‌های اقتصادی بر آلمان

در این بخش، اقدامات متعددی با هدف تقلیل توان صنعتی آلمان، در قالب دو نوع طرح پیشنهاد شده است: ۱. تقسیم آلمان به سرزمین‌های کوچک‌تر، با هدف تضعیف توان صنعتی آلمان ۲. اجرای طرح‌های کنترل اقتصادی آلمان، بدون دخالت در وضعیت سرزمینی یا سازمان سیاسی این کشور

۱. طرح‌های مربوط به تنظیم مجدد سرزمین‌های آلمان

تقسیم آلمان رایش به واحدهای کوچک‌تر و ایجاد کشور مستقل «راین‌لند» و جداکردن پروس شرقی از رایش و انزوای پروس، به عنوان یک گزینه، بررسی شده است. در این طرح، هر کدام از شقوق تقسیم آلمان به کشورهای کوچک‌تر بیان شده و پس از ارائه توضیح در مورد آثار و پی‌آمدهای اجرای آن، گفته شده که اجرای برخی از این شقوق، گاهی عواقب وخیم و میزان بالایی بیکاری را در آلمان در پی داشته و اثرات اقتصادی قابل توجهی در تضعیف اقتصادی سایر

کشورها و به‌ویژه همسایگان آلمان برجای خواهد گذاشت. ایجاد راین‌لند مستقل زیر نظر یک نهاد بین‌المللی، به منظور جدا کردن مهم‌ترین ایالت صنعتی آلمان، به‌ویژه در بخش ذغال‌سنگ، متالوژی و تولیدات شیمیایی نیز یکی از طرح‌های پیشنهادی است. تشکیل راین‌لند مستقل که در پیمان ورسای ۱۹۱۹ پیش‌بینی شده بود، آثار جدی اقتصادی در سطح اروپا به دنبال خواهد داشت و همچنین اجرای چنین طرحی، به لحاظ ارتباط تنگاتنگ و متقابل آلمان با این بخش از سرزمین خود، با مشکلات متعددی روبه‌رو خواهد شد. جداسازی پروس شرقی و پیوستن احتمالی آن به لهستان نیز بررسی گردیده و نتیجه‌گیری شده که طرح جالبی، به‌ویژه از نقطه نظر سیاسی است. اما اجرای آن در تقلیل توان جنگی آلمان. تأثیر قابل توجهی نخواهد داشت. طرح بررسی شده دیگر برای تضعیف توان نظامی آلمان، انزوای پروس از بقیه سرزمین آلمان و انضمام پروس شرقی به لهستان است. در این مورد نیز پس از بررسی، نتیجه‌گیری شده که این طرح نیز نمی‌تواند بر وحدت اقتصادی آلمان رایش، تأثیر قابل ملاحظه‌ای بگذارد.

۲. طرح‌های کنترل اقتصادی

۲-۱. تقلیل وضعیت اقتصادی آلمان به اقتصاد کشاورزی

در این قسمت، اقدامات اقتصادی، به منظور کاهش توان صنعتی آلمان، در قالب سه طرح بررسی شده است: تبدیل آلمان به یک کشور با اقتصاد کشاورزی، وابستگی هر چه بیشتر این کشور به واردات مواد غذایی و کنترل مالی صنایع آلمان توسط قدرت‌های پیروز جنگ جهانی دوم. پیشنهاد تبدیل آلمان به یک کشور کشاورزی و جلوگیری از بازسازی مناطق صنعتی و محوکردن صنایع فعلی، شبیه برنامه نازی‌ها در کشورهای تصرف شده، به‌ویژه لهستان است. گفته شده که اجرای این طرح، موجب بیکاری در سطح وسیع خواهد شد و با هر میزان توسعه کشاورزی، قابل جبران نبوده و پاسخ‌گوی اشتغال جمعیت عظیم آلمانی‌هایی که در صنعت مشغول به کار بوده‌اند، نمی‌شود. این طرح در بهترین حالت اجرا، نمی‌تواند بیش از نیمی از جمعیت آلمان را به کار گیرد. پس در نتیجه این برنامه، علاوه بر اینکه به هیچ وجه جوابگوی نیازهای مختلف جمعیت فعلی نیست، اثرات اقتصادی منفی بر کشورهای طرف معامله با آلمان و نوع رابطه آنان، خواهد گذاشت.

۲-۲. تضعیف آلمان

طرح وابسته کردن آلمان به واردات مواد غذایی اساسی از کشورهای دیگر، با دستکاری‌های تعرفه‌ای، به‌ویژه در مورد غلات، راه حل کافی به نظر نمی‌رسد، زیرا اگر چه قیمت نان و کالاهای اساسی کشاورزی پایین آمده و رضایت نسبی در این مورد حاصل خواهد شد، ولی مشکل اساسی را حل نخواهد کرد و تنها شاید موجب تضعیف محدود وضعیت اقتصادی - سیاسی آلمان خواهد شد.

۲-۳. کنترل مالی صنایع آلمان

در این مبحث گفته شده است که کنترل صنعتی آلمان به وسیله ابزارهای مالی، با هدف جلوگیری از آمادگی دوباره این کشور برای جنگی دیگر، توجه زیادی را به خود جلب کرده است. پس، واگذاری بخش عمده سهام صنایع آلمان به سازمان ملل به عنوان خسارت جنگی و ناکارآمدی این طرح و مشکلات اساسی در اجرای آن، به دلیل اینکه به هر حال صنایع آلمان می‌بایستی توسط مدیران آلمانی اداره شود، توضیح داده شده است. تبدیل یا نابودی واحدها و تجهیزات صنعتی - که می‌تواند تبدیل به صنایع جنگی شود - و تغییر کاربری تولیدات این صنایع نیز بررسی شده و اجرای مؤثر آن، مورد شک و تردید فراوان قرار گرفته است. در پایان این بخش نتیجه‌گیری شده که هیچ کدام از طرح‌ها و برنامه‌های پیشنهادی به منظور جلوگیری از صنعتی ماندن آلمان، با هدف بنیان‌گذاری صلح، قابل اتکا نیست. توضیح داده شده که اجرای جدی برخی از این طرح‌ها، بدون شک، صنعت آلمان را نابود خواهد کرد، ولی دستاورد این اقدامات، در مقایسه با اخلاقی که در اقتصاد عمومی آلمان، به‌ویژه از نظر اشتغال ایجاد می‌کند و همچنین آثار این کارها در کشورهای دیگر، قابل توجه نخواهد بود. به طور خلاصه، اگر چه ممکن است از نقطه نظر نظامی، توفیقی حاصل شود، اما از نقطه نظر اقتصادی، موجب ایجاد کمبودهای حیاتی و اساسی خواهد شد.

بخش سوم

اعمال محدودیت در زمینه مواد معدنی

در این مبحث، تقویت صلح به وسیله اقدامات اقتصادی، با تمرکز بر کنترل مواد خام

استراتژیک، به‌ویژه موادمعدنی، مورد بررسی قرار گرفته است. در پایان جنگ جهانی اول، بریتانیا به آمریکا پیشنهاد کرد که برای تأمین امنیت در دنیا، با هم بر مواد خام، به‌ویژه مواد معدنی، تسلط داشته باشند. این پیشنهاد، اگرچه در کنفرانس‌های متعدد بین‌المللی مورد بررسی قرار گرفت، ولی به شکل جدی مورد توجه واقع نشد. به نظر می‌رسد تأکید بر کنترل مواد معدنی در مقایسه با مواد خام، بر مبنای سه اصل باشد: یکی اینکه نیاز به مواد معدنی در تولید ابزار جنگی، بیش از نیاز به سایر انواع مواد خام است دوم اینکه هیچ کشوری، حتی ایالات متحده آمریکا، در زمینه مواد معدنی استراتژیک، خودکفا نیستند و سوم اینکه برخی از این مواد معدنی مانند نیکل، مولیبدن و میکا، فقط در معدودی از کشورها یافت می‌شوند و در این صورت، کنترل صادرات این مواد تا حدی آسان است. امروزه (بعد از جنگ دوم) تحریم و کنترل مواد معدنی مورد توجه بیشتری قرار گرفته است. کاربرد آلیاژها در ساخت ابزار و تجهیزات جنگ‌های مدرن، با استفاده از فلزات سبک و مقاوم (مانند آلومینیوم و منیزیم) در ساخت جنگ‌افزارهای مدرن بسیار بیش از گذشته است.

کمبود مواد استراتژیک در آلمان

در این قسمت، توضیح داده شده که آلمان میزان بسیار کمی مواد معدنی نظیر آنتیموان، بوکسیت، آهن، سرب، منگنز، جیوه، میکا، نفت، پلاتین، سولفور، قلع، روی و فلزاتی مانند نیکل، کرم، مولیبدن، تنگستن و وانادیوم - که هر کدام به شکلی مورد نیاز صنایع جنگی هستند - دارد. در این بخش از کتاب، نوع مصرف هر کدام از این مواد توضیح داده شده و منابع و کانی‌های عمده آن، نام برده شده است.

در قسمت دیگری از این بخش، با اشاره به کشورهای دارنده منابع کانی‌های معدنی نامبرده در بخش گذشته، روش کنترل صادرات این مواد به آلمان و مشکلات و ناکارآمدی اعمال این تحریم، بیان شده است. چهار مشکل اساسی اعمال تحریم یعنی: پراکنده بودن مکان‌های تولید این کانی‌ها، آسانی نسبی قاچاق این مواد، استفاده از مواد مشابه و امکان جایگزینی آنها و مشکل بودن برآورد نیاز واقعی آلمان در زمان صلح به این مواد، به عنوان موانع اساسی اعمال تحریم ذکر شده است. همچنین توضیح داده شده که با توجه به موقعیت جغرافیایی آلمان در قاره

اروپا، کنترل ورود و ذخیره‌سازی این مورد در آلمان تقریباً غیرممکن است. در زمینه کنترل ورود این مواد، آمده است که اگر قرار باشد کنترل مؤثری برقرار شود، تخمین دقیق مصرف آلمان برای زمان صلح، ضروری است، زیرا تخمین پایین میزان مورد نیاز، موجب محرومیت و فراهم شدن زمینه نارضایتی در آلمان و تخمین بالای آن نیز به راحتی موجب ذخیره‌سازی و آمادگی آلمان برای جنگ، خواهد شد. در آخر بحث، نتیجه‌گیری شده که حتی در صورت واردات مواد به میزان نیاز، امکان جلوگیری از ذخیره‌سازی آن، غیر ممکن به نظر می‌رسد.

کنترل مواد معدنی بسیار مهم و حیاتی

کنترل سه ماده حیاتی و اصلی مورد نیاز صنایع جنگی، یعنی سنگ آهن، بوکسیت و نفت، در این قسمت بررسی شده است. در بخش بررسی کنترل واردات سنگ آهن مورد نیاز در صنایع متالوژی، آهن و فولاد، نتیجه‌گیری شده که اعمال چنین محدودیتی، آثار جدی بر اقتصاد کشورهای دیگر خواهد داشت، در حالی که امکان بی‌نیازی آلمان از سنگ آهن وارداتی وجود دارد (مصرف سنگ آهن کم داخلی). در مورد بوکسیت (ماده اولیه آلومینیوم) نیز توضیح داده شده که اگر چه امکان کنترل شدید آن - با توجه به اینکه کشورهای دارای این کانی، معدود هستند - وجود دارد، ولی جایگزینی آن با مواد دیگر، غیرممکن نیست. در مورد نفت نیز گفته شده که بسیار مشکل بتوان با کنترل واردات نفت، از ذخیره‌سازی آن (برای مصرف بعدی در موارد جنگ) جلوگیری نمود.

بخش چهارم

کنترل صنایع کلیدی

در این قسمت، امکان جلوگیری از تسلیح دوباره آلمان از راه نظارت، کنترل یا حذف برخی صنایع کلیدی، بررسی شده است. صنایع متالوژی، ساخت ماشین‌ابزار، آلومینیوم، منگنز، صنایع شیمیایی، نفت و صنایع هوایی، راه آهن و نیروگاه‌ها مورد بررسی قرار گرفته و روش‌های مدیریتی جلوگیری از پاگرفتن یا تقویت این صنایع و پیامدهای اجتماعی آن، بررسی گردیده است.

پس از بررسی اهمیت کنترل تولیدات صنایع فلزی، نتیجه گیری شده که ناهودی صنایع آهن و فولاد آلمان که می‌توانند نقش اساسی در افزایش توان جنگی آلمان داشته باشند، پی آمدهای وخیم اقتصادی، هم در داخل (به لحاظ حجم عظیم اشتغالی که ایجاد می‌کنند و هم از جهت اینکه صنایع دیگر به شدت به این صنعت وابسته‌اند) و هم در خارج آلمان (به دلیل رابطه تنگاتنگ اقتصاد آلمان و کشورهای دیگر، به ویژه کشورهای هم‌جوار) برجای گذاشته و موجب بروز مشکلات اقتصادی فراوان و بیکاری وسیع در آلمان و کشورهای دیگر خواهد شد. کاستن از ظرفیت صنایع تولیدات فلزی آلمان برای مدت نامعین و جلوگیری از بازسازی صنایع تخریب شده در جنگ، روش بهتری تشخیص داده شده، ولی کنترل انبار کردن تولیدات فلزی و کارگاه‌های کوچک صنایع فلزی، به نیروی نظارتی وسیعی نیاز دارد که هم پرهزینه است و هم آثار نامطلوب روانی و اجتماعی در بر خواهد داشت و نتیجه گیری شده که تأثیر اساسی چندانی نیز نخواهد داشت.

طرح کنترل تولید فلزاتی نظیر کرم، تنگستن و وانادیوم که اهمیت زیادی در تولید ابزار نظامی دارند و یا حذف کلی تولیدات آن در آلمان - که منجر به تضعیف قابل توجه صنایع نظامی خواهد شد - مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. با توجه به نیاز کم به این مواد در تولید آلیاژهای فولادی و عنایت به این مسئله که حذف این صنایع، تأثیر چندانی بر اشتغال ندارد، این طرح، برنامه‌ای عملی و مناسب تشخیص داده شده است، ولی باز به دلایلی که پیش‌تر گفته شد، اعمال مؤثر چنین کنترل‌هایی با تردید و شک زیادی همراه است.

کنترل صنایع ماشین‌ابزار

جلوگیری از آمادگی دوباره آلمان (برای افزایش توان جنگی خود) از راه کنترل صنایع ماشین‌ابزار یا انتقال این صنایع به کشورهای دیگر موجب محرومیت جدی آلمان نخواهد شد. با این حال، به دلیل تنوع ماشین‌ابزارها و عدم تمرکز ساخت آن - که یک پدیده عادی این صنعت است - امکان ساخت هزاران کارگاه کوچک با نیروی بسیار محدود و در محل‌های کوچک، برای تولید انواع ماشین‌ابزار با کاربرد در زمینه‌های مختلف، وجود دارد.

کنترل صنعت آلومینیوم و منیزیم

این دو فلز صنعتی، کاربردی گسترده در صنایع جنگی دارند. آلومینیوم در صنعت هواپیماسازی، ساخت زیردریایی، بمب‌ها و... به کار می‌رود. استفاده از منیزیم نیز در تولید آلیاژهای مورد نیاز هواپیماسازی و... مهم است. آلومینیوم به لحاظ جانشینی مس - که مصرف زیادی در صنعت دارد - نیز مورد توجه و اهمیت است. در این قسمت، پس از توضیح مراحل (سه مرحله) تولید آلومینیوم از بوکسیت، نتیجه‌گیری شده که کنترل تولید شمش آلومینیوم، هم به دلیل اینکه لازمت در مجتمع‌های بزرگ تولید شود و هم به دلیل مصرف زیاد برق که در تولید آن مورد نیاز است، کنترلی اساسی و عملی است. در صورت اعمال چنین کنترلی، نظارت بر کارگاه‌های ساخت تجهیزات آلومینیومی، کاری عملی تشخیص داده شده و با توجه به مشکلات مدیریتی کم، به لحاظ محدودیت و کمی تعداد تولیدکنندگان، تأثیر ناچیز آن بر زندگی اقتصادی مردم آلمان، مطلوب ارزیابی گردیده است.

صنایع شیمیایی

اهمیت صنایع شیمیایی در جنگ‌های مدرن و برتری آلمان در این صنعت، این سؤال را به ذهن می‌آورد که چرا برای همیشه، صنایع شیمیایی آلمان متوقف نشود. شکی نیست که تعطیلی کلی صنایع شیمیایی، توان جنگی آلمان را فلج خواهد کرد. موانع اساسی که در نابودی کامل صنایع شیمیایی آلمان پیش می‌آید، این اقدام را غیرعملی می‌کند. همان طور که صنایع شیمیایی، صنعت مهمی در صنایع جنگی است، در زمان صلح نیز ضرورت اقتصادی انکارناپذیری دارد و بدون کارکرد آن نمی‌توان سطح زندگی مردم را حفظ کرد. همچنین نابودی صنایع شیمیایی آلمان، پیامدهای جدی بر صنعت و همه تجارت اروپا خواهد داشت. کنترل صنایع شیمیایی از نظر مدیریتی نیز پیچیده است، زیرا تأسیسات متوسط و کوچک صنایع شیمیایی را می‌توان به طور پراکنده در تمام نقاط کشور دایر کرد و نظارت بر عملکرد آن بدون بازرسی‌های مکرر، مشکل به نظر می‌رسد.

صنایع نفت

نفت، ماده حیاتی و ضروری هر نوع تحرک و جابجایی در یک جنگ مکانیزه است. نیروهای هوایی، دریایی و زمینی، نیاز فراوان به نفت دارند. مصرف نفت در زمان صلح، همانند زمان جنگ، در سطح بالایی قرار دارد که در بخش قبل بررسی شد. تقریباً غیرممکن است که با کنترل واردات، از ذخیره سازی نفت برای اهداف جنگی جلوگیری کرد. راه دیگری که به وسیله آن می توان با مشکل نفت برخورد کرد، کنترل تولید آن به روش سنتز (نفت مصنوعی) است. با کنترل ۴۰ درصد نفتی که با روش سنتز تولید می شود، می توان تأثیر زیادی بر برنامه های جنگی آلمان گذاشت.

تأسیسات تولید نفت به روش سنتز، محدود و به راحتی قابل کنترل است. همچنین تولید با این روش، به شدت غیراقتصادی است. حتی در صورت اقدام به ساخت واحدهای تولید نفت مصنوعی، حداقل دو سال وقت برای این کار لازمست که زمان زیادی است. بنابراین یک راه حل پیشنهادی کنترل نفت آلمان، جلوگیری از ساخت واحدهای تولید نفت به روش سنتز است. با وجود این توتیبات، باز هم مشکلاتی وجود دارد. اگر قرار باشد آلمان از تأمین نفت دوران صلح محروم نباشد، تنظیم میزان واردات و مصرف نفت، به شکلی که مطمئن شویم نفت وارداتی به مصرف می رسد و انبار نمی شود، ضروری است. بهترین پیشنهاد برای کنترل نفت در آلمان، جلوگیری از کار پالایشگاه هاست. در این صورت، کنترل روی واردات فرآورده ها انجام می شود. در حالی که این کنترل، هیچ ضربه ای به اقتصاد آلمان وارد نخواهد کرد و تا زمانی که مقدار زیادی نفت در آلمان کشف نشود، راه حل خوبی است.

کنترل صنایع ازت و تییدروژن

صنایع مربوط به تولید ازت و تییدروژن نیز در دستور کار کنترل قرار دارد. ازت ماده اساسی برای تولید مواد منفجره است. تییدروژن نیز در تثبیت ازت در موارد منفجره، ماده ای اساسی به حساب می آید. تییدروژن در ساخت بنزین مصنوعی نیز مصرف دارد. جلوگیری از کار واحدهای تولید ازت و تییدروژن، صنایع جنگی آلمان را فلج خواهد کرد. البته در این مورد نیز تعیین اینکه چه میزان از این مواد برای زمان صلح و چه میزان، مصرف زمان جنگ است، مشکل

است. بنابراین بدون محروم کردن آلمان در استفاده صلح‌آمیز از این عناصر در صنعت و کشاورزی، راهی جز کنترل واردات آن، به منظور مصارف صلح‌آمیز، نیست.

هواپیمایی غیرنظامی

به دلیل اهمیت زیاد نیروی هوایی در جنگ‌های جدید، هر نوع سیستم کنترل مؤثر بایستی با قدرت بر صنعت هوایی تمرکز داشته باشد. روشن است که آلمان دارای صنعت هوایی گسترده، همچنان یک خطر دائمی باقی خواهد ماند. آلمان بدون صنعت هوایی غیرنظامی، از نقطه نظر صنعت هوایی نظامی نیز ناتوان خواهد بود. کنترلی که روی صنایع آلومینیوم و نفت پیشنهاد شده، بی‌تردید امکانات و توانایی‌های هواپیمایی آلمان را در بخش غیرنظامی و نظامی محدود خواهد کرد، اما این کارها به تنهایی، تضمین کافی برای جلوگیری از تشکیل نیروی هوایی قدرتمندی توسط آلمان نخواهد بود. در این قسمت نتیجه‌گیری شده که جلوگیری از فعالیت‌های مختلف هواپیمایی بازرگانی نیز همچون هواپیمایی نظامی، ضرورت زیادی دارد و برای تحقق این هدف، راه‌حل‌ها و راهکارهای مختلف پیشنهاد شده است به شکلی که با وجود استفاده آلمان از حمل‌ونقل هوایی و خدمات مربوطه، آن طوری عمل شود که آلمان فاقد نیروی انسانی یا صنعتی در هواپیمایی نظامی یا غیرنظامی باشد و حتی ممنوعیت داشتن هواپیماهای شخصی و کوچک نیز منظور شده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

کنترل صنعت راه آهن آلمان

کنترل صنعت راه آهن، به منظور محدود نمودن توان جنگی آلمان، به تفصیل بررسی و پیشنهادات متنوعی نیز در این زمینه ارائه شده است. برای نمونه، پیشنهاد شده که راه آهن آلمان در چارچوب کلی اتحادیه راه آهن اروپایی فعالیت کند. جنبه‌های مثبت و اشکالات این طرح‌ها نیز بررسی و نتیجه‌گیری شده که ادغام عملکرد راه آهن آلمان در راه آهن اروپایی، به لحاظ اینکه مدیریت آن در داخل آلمان، زیر نظر مدیران آلمانی است، نمی‌تواند موجب دستیابی به امنیت واقعی و موردنظر در این بخش شود.

کنترل صنعت برق

مصرف برق در زمان جنگ و در زمان آمادگی برای جنگ، بسیار بیشتر از زمان صلح است. این ازدیاد به دلیل مصرف بالای برق در صنایع جنگی و توسعه فوق‌العاده صنایع الکتروشیمی و الکترومکانیکی در تولید آلومینیوم، منگنز، فولاد آلیاژی و محصولات سنتزی مورد نیاز صنایع نظامی است.

بخش بزرگی از صنایع برق آلمان، در طول جنگ نابود شده است. اگر از ساخت نیروگاه‌های جدید آبی یا بخاری جلوگیری شود، بیشتر برق مورد نیاز آلمان، لازمست از خارج (فرانسه، بلژیک، نروژ، ایتالیا و اتریش) و از راه خطوط فشار قوی، تأمین شود. برای انجام چنین کاری، طرح تشکیل یک کمیته بین‌المللی که امور خرید برق از کشورهای همسایه و انتقال آن به آلمان را تدارک ببیند، پیشنهاد شده است. راه دیگر این است که در صورت ساخت نیروگاه در آلمان، نظارت شود که ظرفیت تولید برق این نیروگاه‌ها، پائین و برای مثال حداکثر ۱۰/۰۰۰ کیلووات باشد. پس از ساخت، نظارت‌های ادواری در عملکرد این نیروگاه‌ها به عمل آید. در این بخش، نتیجه‌گیری شده است که چنین راه‌حلی، به دلیل وجود امکانات کافی برای حفظ و اعمال دقت مورد نظر، مطلوب است.

مزایای مختلف طرح کنترل تولید و مصرف برق در آلمان، به تفصیل ذکر و به چند نقطه ضعف این طرح نیز اشاره شده و در مجموع، یکی از موارد خوب و مؤثر برای جلوگیری از بازسازی توان جنگی آلمان، قلمداد شده است.

قسمت دوم: اعمال محدودیت‌های اقتصادی بر ژاپن

توضیحی که در مقدمه قسمت دوم کتاب آمده است، به اختصار این است که کنترل ژاپن به دلیل وضعیت به طور کامل متفاوت جغرافیایی این کشور در مقایسه با آلمان، به گونه دیگری است. ژاپن از نظر مواد و کانی‌های مورد نیازش، فقیر و بسیار وابسته به تجارت خارجی، حمل و نقل دریایی و کشتی‌رانی است. واردات این کشور از راه چند بندر کلیدی انجام می‌گیرد و اعمال کنترل بر واردات این کشور، مشکلات کمتری در بردارد، اما کنترل تولید و ذخیره‌سازی مواد در داخل ژاپن، به دلیل مشکلات زبانی و فرهنگی، سخت‌تر بوده و به همین دلیل، موضوع کنترل

ژاپن، لازم است با ملاحظات ویژه و به طور مستقل بررسی گردد. در بخش پنجم کتاب، وضعیت توسعه اقتصادی ژاپن از دوران قرون وسطی تا ۱۹۳۰، مرور شده و به اختصار توضیح داده شده که پس از سده‌ها حکومت خان‌خانی و ملوک‌الطوایفی در بخش‌های مختلف این کشور، سرانجام در اوائل سده هفدهم (در سال ۱۶۰۳)، حاکمیت مقتدر و یکپارچه‌ای در کل سرزمین ژاپن توسط «ژنرال یایسو» برقرار شد و ژاپن به صورت یک ملت متحد زیر حاکمیت شگون‌ها^۳ درآمد. پس از این زمان تا دویست و شصت سال بعد، این حاکمیت با کنترل‌های نظامی، مالی و ساز و کارهای اداری کار آمد و متمرکز، ژاپن را به طور کلی از دنیای خارج جدا نمود و رابطه ژاپنی‌ها با دنیای خارج قطع شد و از نفوذ هرگونه ایده سیاسی - مذهبی به داخل کشور جلوگیری گردیده و صلح و آرامش داخلی در تمام سرزمین ژاپن، به شکل کامل برقرار شد. جمعیت ژاپن در این دوران از ۱۳ میلیون به ۲۶ میلیون نفر افزایش یافت. در این دوران، نظام اقتصادی فئودال کشاورزی و جدا از خارج، توانایی پاسخ‌گویی به نیازهای غذایی و روزمره کشور را نداشت و رشد طبیعی جمعیت، با سقط جنین‌های برنامه‌ریزی شده و کلی، توسط حکومت کنترل می‌گردید. در سال ۱۸۶۸، انقلابی سیاسی به وقوع پیوست و حاکمیت قبلی و سازمان فئودال عقب‌مانده اقتصادی - سیاسی وقت، به طور کلی فروپاشیده و امپراطوری جدید با نظام پارلمانی، با هدف فراهم نمودن امکانات مدرنیزاسیون ژاپن، از راه فراگیری تجربیات و دانش سایر کشورها، روی کار آمد. در طول هفتاد سال بعد، ژاپن با برقراری ارتباطات وسیع با دنیای خارج و استفاده مؤثر و مستمر از دانش و تجربه کشورهای دیگر، به شکل انتخابی و همسو با نیازها و علایق مردمش، تبدیل به کشوری کاملاً صنعتی و توسعه یافته گردید.

بخش پنجم

بخش پنجم کتاب، منابع، روابط تجاری ژاپن با خارج، جغرافیای سرزمینی این کشور،

^۳ شگون‌ها (Shoguns) رؤسای جنگجوی ژاپنی که به روش موروثی انتخاب می‌شدند و خود را زیردست امپراتور می‌دانستند، ولی در عمل، قدرت کامل و زیادی داشتند و از اوائل سده نهم تا سال ۱۸۶۷ که سیستم فئودالی در ژاپن الغاء و امپراتور قدرت واقعی را به دست آورد، بر سر کار بودند.

توضیح داده شده است. اقتصاد ژاپن در چهار جزیره «هاشو» (در مرکز ژاپن که توکیو در آن قرار دارد)، «کیوشو»، «شیکوگو» در جنوب و «هوکایدو» در شمال، متمرکز است. جزایر ژاپن، تمامی کوهستانی و درصد زمین‌های قابل کشت و زرع، پایین است. آمار جمعیتی ژاپن و مقایسه آن با آمار مشابه برخی کشورهای اروپایی و همچنین امکانات سرزمینی، اقتصادی، صنعتی و کشاورزی ژاپن و آمار و ارقام صادرات و واردات ژاپن، به طور کامل بیان شده و به اهمیت بالای تجارت خارجی در حیات اقتصادی این کشور و نقشی که در توسعه صنعتی ژاپن دارد، پرداخته شده است.

مبحث بعدی این بخش، توضیحی در مورد مستعمرات و مناطق زیر تصرف ژاپن و میزان مشارکت این سرزمین‌ها در حیات اقتصادی ژاپن قبل از سال ۱۹۳۱ است. در مورد مستعمرات، به طور کلی این توضیح آمده که بیشتر این سرزمین‌ها، محلی برای کسب درآمد کشور مادر، مهاجرت بخشی از جمعیت آن به این سرزمین‌ها و منبعی برای کسب مزایای تجاری است. در مورد مستعمرات و سرزمین‌های تحت تصرف ژاپن گفته شده است که این سرزمین‌ها، بیشتر یک نوع تعهد و بدهی محسوب می‌شدند تا یک دارایی، و با ارائه آمار و ارقام مهاجرت ژاپنی‌ها، نتیجه‌گیری شده که این سرزمین‌ها، نقش زیادی در سرریز جمعیت ژاپن نداشته است. همچنین از نظر کسب مزایای اقتصادی، توضیح داده شده که جایگاه این سرزمین‌ها در تجارت خارجی ژاپن، کم و بیش مانند بقیه کشورهای است و مزیت چندانی از نظر درآمدهای ویژه برای ژاپن، در مقایسه با کشورهای دیگر، به لحاظ تأمین مواد خام مورد نیاز، ندارند.

نتیجه‌گیری بخش پنجم کتاب، به طور خلاصه این است که در مقطع حدود سال‌های ۱۹۳۰، درآمد خالص ژاپن از سرزمین‌های مستعمره و زیر تصرفش، اگر از مخارج این کشور در این سرزمین‌ها کمتر نباشد، بیشتر نیست.

بخش ششم

در این بخش، درباره توسعه توان جنگی ژاپن، پس از سال ۱۹۳۰ و تأثیری که منابع در اختیار این کشور می‌توانند در توان جنگی‌اش داشته باشند، گفتگو شده است. تجهیز منابع مواد خام در سرزمین‌های زیرسلطه و توسعه صنعتی این کشور، با هدف آمادگی جنگی در اواسط

دوره نامبرده، با تمرکز بر سال‌های واپسین دهه ۱۹۳۰ و پیش از حمله ژاپن به ایالات متحده و اشغال فیلیپین، مالایا، هندوچین و جزایر هند هلند (اندونزی) و جزایر دیگر دریای چین جنوبی، مورد بررسی قرار گرفته است. در قسمت اول بخش ششم، پس از مقدمه، به وضعیت خودکفایی ژاپن در این سال‌ها، از نقطه نظر مواد غذایی، منسوجات و مواد خام معدنی استراتژیک، پرداخته و در هر مورد، توضیحاتی داده شده است. بیشتر مواد غذایی اصلی مردم ژاپن، ماهی، برنج و شکر است. ماهی، گوشت اصلی مصرفی است که از آب‌های داخل و خارج ژاپن صید می‌شود. تولید برنج در داخل، کافی نیست، با این حال، افزایش تولید داخلی با استفاده از کودهای شیمیایی فسفات یا پتاس - که بایستی وارد شود - امکان‌پذیر است. شکر به تمامی از فرمز (تایوان) وارد می‌شود. اهمیت تولید لباس و منسوجات در مقایسه با تولید مواد غذایی یا مهمات جنگی، کمتر است. در این مورد، غیر از ابریشم و الیاف مصنوعی که به مقدار زیاد در داخل ژاپن تولید می‌شود، بقیه مواد خام مورد نیاز منسوجات (پنبه، پشم،...) را باید از خارج وارد کرد. مواد معدنی استراتژیک، کمبود جدی ژاپن است، به‌ویژه به هنگام آمادگی جنگی، بیشتر مواد خام، به‌ویژه مواد معدنی، بایستی وارد شود. در این مورد، نتیجه‌گیری شده است که کسب آمادگی جنگی ژاپن، به شدت به منابع خارجی تأمین مواد خام استراتژیک، به ویژه مواد معدنی، وابسته است.

مسئله بعدی برنامه تولیدات داخلی ژاپن، با هدف آمادگی برای جنگ، است. این تولیدات، متمرکز بر صنایع شیمیایی، متالورژی و صنایع مربوطه است. با افزایش تولید برق آبی، ساخت واحدهای بیشتر تولید آهن و فولاد و توسعه ظرفیت صنایع ساخت ماشین‌افزار و ابزارآلات و همچنین ساخت واحدهای تولید آلومینیوم و منیزیم و نفت صنعتی در سطح وسیعی، شروع شد.

در قسمت سوم بخش ششم، توضیح داده شده که ژاپن از سال ۱۹۳۰، توسعه ظرفیت‌های تولید مواد خام و صنعتی کشورهای مستعمره و زیر اشغال خود (تایوان، کره، کارافوتو، منچوری، شمال چین) را برای تأمین مواد مختلف مورد نیاز، شروع کرد. در مورد هر کشور، توضیحات مربوطه به صورت کامل، داده شده است. در قسمت پایانی بخش ششم کتاب، هماهنگی صنعتی وسیعی که در مستعمرات و سرزمین‌های متصرفی با صنایع ژاپن، به

منظور آمادگی جنگی ژاپن ایجاد شد، توضیح داده شده و گفته شده که در سال ۱۹۳۸ و پیش از شروع جنگ جهانی دوم، همه طرح‌های توسعه صنعتی داخل ژاپن، با طرح‌های مناطق مستعمره، در یک برنامه چهار ساله، به منظور خودکفایی جنگی در تولید آهن، فولاد، زغال سنگ، فلزات سبک، روی، سود سوزآور، سولفات آمونیم، خمیر کاغذ، موتور اتومبیل و کشتی‌رانی ادغام شدند. در این قسمت، محل تولید هر کدام از محصولات فوق، توضیح داده شده و نتیجه‌گیری شده که توسعه هماهنگ و تنگاتنگ صنایع ژاپن و مستعمرات و سرزمین‌های زیر تصرف آن، سرانجام موجب افزایش قابل توجه توان صنعتی ژاپن و موجب آمادگی جنگی این کشور گردید.

بخش هفتم

بخش هفتم کتاب، براساس تحلیلی که در بخش ششم از توسعه تولیدات صنعتی ژاپن به منظور افزایش توان جنگی داده شده، چگونگی کاهش توان ژاپن به وضعیت پیش از سال‌های ۱۹۳۰، مورد بررسی قرار گرفته و نحوه نابودی توان نظامی این کشور را - آن گونه که در اعلامیه مورخ دسامبر ۱۹۴۳ قاهره* پیش‌بینی شده - بیان کرده است. در این مورد، گفته شده که اگر به ژاپن اجازه حفظ مستعمراتش داده شود، ژاپن همچنان با توان جنگی بالا، باقی مانده و در زمینه مواد غذایی زغال، فلزات، نیروی برق، صنایع آلومینیوم و منیزیم، خودکفا بوده و خواهد بود. توضیحات مفصلی آمده و نتیجه‌گیری شده که ژاپن بدون مستعمرات و بدون منابع خارجی، نمی‌تواند یک قدرت نظامی قوی، باقی بماند. همچنین با بررسی کالاها و مواد خام مورد نیاز ژاپن و با توجه به وابستگی شدید این کشور، آسیب‌پذیری شدید اقتصاد آن، در صورت کنترل کامل و قطع ید ژاپن از مستعمرات، ذکر گردیده است. نقل قولی از وزیر خارجه وقت ژاپن در ۲۱ ژانویه ۱۹۴۱ آمده که کشورش برای محافظت از حیات اقتصادی خود، راهی جز تأمین

* در کنفرانس دوم قاهره (۲ تا ۷ دسامبر) چرچیل و روزولت کوشش ناموفقی برای تشویق اینونو، نخست‌وزیر ترکیه، برای وارد کردن کشورش به جنگ به عمل آوردند. در همین کنفرانس بود که ژنرال آیزنهاور، فرمانده کل قوای متحدین، برای تسخیر «نرماندی» تعیین شد.

خودکفایی در داخل منطقه شرق بزرگ آسیا ندارد. مقام‌های ژاپنی، پیش از حمله به «پرل هاربور» به مقام‌های آمریکایی گفته بودند که نه تنها منچوری، کره، شمال چین، بلکه هند شرقی هلند (اندونزی فعلی که به تنهایی نفت، قلع و کائوچوی مورد نیاز ژاپن را تأمین می‌کرد) را نیز جزء منطقه تأمین منافع و نیازهای استراتژیک خود، قلمداد می‌کنند. در پایان این قسمت، نتیجه‌گیری شده است که قطع ید ژاپن از مستعمرات و سرزمین‌های متصرفی، لازمه هر نوع نظام کنترلی است که بر ژاپن بایستی اعمال گردد.

بحث دیگر درباره این مطلب است که آیا ژاپن می‌تواند بدون مستعمرات، زندگی مرفهی داشته باشد؟ این سؤال با توجه به این اصل، مورد تأکید قرار گرفته که هر نوع نظام کنترلی که امکانات حیات مرفه ژاپن را منکر شود، سست بنیان و غیرقابل دفاع است. موضوع بازگشت وضعیت صنعتی اقتصادی ژاپن به وضعیت پیش از سال‌های ۱۸۹۵، مورد بررسی قرار گرفته و عناصر اساسی توسعه و رفاه ژاپن در این سال‌ها، بررسی و گفته شده است که جمعیت ژاپن در سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۹۳۰، از ۳۰ میلیون به ۶۰ میلیون نفر افزایش یافته و سطح زندگی مردم این کشور در همین مدت، بیش از دو برابر شده است. نقش مستعمرات در چنین توسعه چشمگیری، بررسی و نتیجه‌گیری شده که ارتقاء وضعیت ژاپن، مربوط به توسعه مستعمرات نبوده، بلکه سرمایه‌گذاری شرکت‌های ژاپنی و توسعه تجارت بین‌المللی این کشور، نقش مهمی در ارتقاء سطح زندگی آنان داشته است. بازرگانی بین‌المللی، توسعه صنعتی و دستاوردهای تکنولوژیکی ژاپن در زمینه صنعت و کشاورزی، موجب ارتقاء وضعیت اقتصادی این کشور بعد از انزوای خودخواسته پیش از سال‌های ۱۸۷۰ بوده است. همچنین گفته شده که این شکل توسعه، منحصر به ژاپن نبوده، بلکه پیشرفت برخی کشورهای اروپایی مانند آلمان، بلژیک و انگلیس نیز به همین شکل، میسر شده است. تأثیر و نقش توسعه روابط تجاری با مستعمرات، در مقایسه با تجارت در سطح جهانی، چندان چشمگیر نیست. توسعه و رفاه ژاپن، بدون وجود مستعمرات عملی بوده و جدا شدن مستعمرات، به معنای ایجاد فشار بر ژاپن، یا کاهش سطح تجارت بین‌المللی نیست، بلکه ثبات سیاسی - اجتماعی در شرق آسیا، موجب تقویت بیش از پیش روابط تجاری بین‌المللی ژاپن با دنیا و به ویژه کشورهای همسایه خواهد بود.

بخش هشتم

بخش هشتم کتاب با این مطلب شروع شده که محروم نمودن ژاپن از برتری سیاسی بر مستعمرات، موجب حذف تهدید نظامی این کشور در آینده نمی‌شود و ژاپن با اتخاذ سه روش جداگانه یا ترکیبی از آنها، می‌تواند همچنان کنترل وضعیت را در دست داشته باشد. این کشور با ایجاد و توسعه نفوذ مالی و اقتصادی، می‌تواند به میزان زیادی در توسعه منابع (مواد خام) مورد نیازش، مشارکت و نفوذ داشته باشد و در طول سالیان دراز، ذخیره سازی مواد مورد نیاز را برای حفظ توان جنگی ادامه دهد و خود را همچنان برتر و قوی نگه دارد. بنابراین توجه به این امر لازم است که باید ژاپن به وضعیت سال ۱۸۹۵ بازگردانده شود تا نتواند در آینده قدرت جنگی خود را بازیابی کند. راه‌ها و ابزارهای بازدارندگی ژاپن و اقداماتی که برای این منظور لازم است انجام شود، در این بخش بررسی شده است. توجه به وضعیت وابستگی شدید ژاپن به مواد خام و کنترل واردات این کشور، یکی از راه‌های جلوگیری از احیاء توان جنگی این کشور است. با توجه به وضعیت جغرافیایی ژاپن، چنین کنترلی‌هایی در مقایسه با آلمان، می‌تواند به شکل مؤثرتری اعمال شود و حتی کنترل قاچاق مواد به داخل ژاپن نیز، مشکلات مشابه آلمان را ندارد. توصیه شده است که کنترل‌ها به شکل مستمر و به شکلی باشد که بتوان از ذخیره‌سازی مواد خام و استراتژیک، با اهداف افزایش توان جنگی، جلوگیری کرد. تعیین نیازهای ژاپن در زمان صلح مشکل است و همچنین تحریم نسبی یا شدید واردات مواد خام استراتژیک به ژاپن، پیامدهای منفی جدی بر کشورهای صادرکننده خواهد داشت؛ به طوری که امکان مخالفت عملی کشورهای صادرکننده، با این سیستم، وجود دارد. توضیح داده شده است که نه تنها کره، مالایا، منچوری و هند هلند (اندونزی) تأمین‌کننده مواد خام ژاپن هستند، بلکه هند، مصر و آمریکا نیز صادرات بسیاری به این کشور دارند.

پس اعمال محدودیت‌های سخت که زندگی عادی مردم را تحت تاثیر قرار دهد، اثر بسیار بدی بر وضعیت اقتصادی کشورهای صادرکننده خواهد داشت. کنترل ژاپن مشکل است و پیامدهای اعمال روش‌های سخت، خودبه خود، موجب ملغی شده چنین طرح‌هایی خواهد شد. در بحث جلوگیری از آمادگی ژاپن و تضعیف توان جنگی این کشور، کنترل صنایع کلیدی نیز مورد بررسی قرار گرفته است. کنترل صنایع فلزسازی، ماشین‌ابزار، آلومینیوم، منیزیم، ازت، نفت

مصنوعی، هواپیماهای غیرنظامی، حمل و نقل ریلی و نیروگاه‌های ژاپن، مانند وضعیتی که در مورد آلمان بحث شده، مرور شده و اینجا نیز نتیجه‌گیری شده که اگر امکان جلوگیری از ساخت واحدهای تولید نفت مصنوعی، شمش آلومینیوم و ساخت هواپیما و کنترل تولید و توزیع برق فشار قوی، در مورد آلمان عملی بود، اعمال چنین کنترل‌هایی بر ژاپن، با همان میزان کارایی، محل تردید و شک است.

کنترل صنایع هواپیمایی از راه کنترل صنایع آلومینیوم و منیزیم نیز مورد بررسی قرار گرفته و تا حدودی، عملی توصیف شده است. در زمینه کنترل صنایع کلیدی ژاپن، در تحلیل پایانی، این طور نتیجه‌گیری شده که امکان جدی جلوگیری از پاگرفتن توان جنگی ژاپن، با کنترل‌های مستمر و سخت واردات وجود دارد، اما باید در نظر داشت که امکان ذخیره‌سازی تدریجی مواد در مدت یک زمان طولانی، دوباره می‌تواند توان جنگی ژاپن را دست کم در برابر همسایگان ضعیف‌اش، توسعه دهد.

قسمت سوم: کنترل نظامی یا کنترل اقتصادی بخش نهم

در بخش نهم، با نام ارزش محدود اقدامات اقتصادی، آمده است که در قسمت‌های اول و دوم کتاب، انواع ساز و کارهای کنترل اقتصادی را که ممکن است برای جلوگیری از بازیابی توان جنگی آلمان و ژاپن به کار رود، بررسی کردیم. برخی از این ساز و کارها، غیرعملی و برخی دارای مزیت‌هایی بودند. روی هم رفته، نتیجه‌گیری می‌شود که اقدامات اقتصادی، به منظور جلوگیری از تسلیح دوباره ژاپن و آلمان، با مشکلات و پیچیدگی‌های آن‌چنان بزرگی همراه است که نمی‌تواند به طور مؤثر و قابل توجه، اعمال شود. از تحلیل‌هایی که تاکنون ارائه کرده‌ایم، این نتیجه‌گیری منفی به دست می‌آید، اما ملاحظات مشخصی که وجهه عمومی تری دارند، در این بخش مورد توجه قرار گرفته‌اند.

نتیجه تحلیل‌های گذشته را می‌توان به صورت زیر خلاصه نمود که ترتیبات سرزمینی جدید، به منظور کاهش توان صنعتی، کافی نیست. تجزیه آلمان به چند کشور کوچک، یا طرح تأسیس آلمان غربی و محروم کردن رایش از صنعتی‌ترین بخش آن، چنان پیامدهای اقتصادی

بدی بر اروپا خواهد گذاشت که خود به خود این طرح را منتفی می‌سازد. در مورد ژاپن، جدا کردن مستعمرات، خودکفایی اقتصادی این کشور را (برای تجدید توان جنگی) به شدت کاهش می‌دهد، ولی اگر این کشور کنترل نشود، در فرصتی که پیش می‌آید، امکان حمله به کشورهای همسایه و تصرف سرزمین آنها وجود دارد. طرح‌های اقتصادی به منظور نابودی دائم صنایعی که جنگ بر بنیاد آنها استوار می‌شود، غیرعملی است و دو گونه مشکل پیش خواهد آمد: اول: تبدیل کشورهای صنعتی پیشرفته به یک کشور کشاورزی، جمعیت زیادی را ناتوان از استمرار حیات عادی خویش می‌کند و دوم: طرح توسعه تجارت بین‌المللی را در زمانی که توسعه اقتصادی در سطح جهانی، گام بسیار مهمی در راه صلح است، در هم می‌ریزد و انگیزه را از بین می‌برد.

یک نظام نظارتی مستقیم اقتصادی، مانند شمشیر دولبه است، نظارت ممکن است مانع تسلیح دوباره گردد، اما مدیریت یک چنین نظارت وسیعی، بسیار مشکل و نیازمند لشکرهای کنترل‌کننده اقتصادی، با ملیت خارجی است که حضور آنها موجب تنش دائمی و انتقاد خواهد شد و نمی‌تواند مانع مستمری در کنترل صنعت و تجارت خارجی باشد. به طور خلاصه، لازم است برای اینکه هر سیستم کنترل اقتصادی، مؤثر باشد، آن چنان افق وسیعی را در برگیرد که در آن صورت، رفاه اقتصادی را تحلیل می‌برد و ضد صلح دائمی خواهد بود. سیستم کنترل جزئی و غیرمستقیم که تنها مواد استراتژیک را کنترل کند، نیز کافی نخواهد بود. کنترل مستقیم صنایع کلیدی، امکان بیشتری را فراهم می‌کند، اما اینها نیز اطمینان‌آور نیستند. مهم‌ترین صنایع کلیدی آلمان و ژاپن، صنایع هواپیمایی، آلومینیوم و نفت هستند و در مورد آلمان، صنایع تولید و توزیع برق، جزو این صنایع کلیدی به حساب می‌آیند، اما در این مورد نیز، این کنترل‌ها نمی‌تواند به طور مطلق، یک ملت قوی و مهاجم را از تسلیح دوباره بازدارد. روی هم رفته، جلوگیری از تسلیح دوباره، با استفاده از ابزارهای اقتصادی نیز، عملی نیست. تجربه بیست و پنج سال گذشته (۴۴-۱۹۱۹)، قبول این باور را مشکل می‌سازد که فشارهای اقتصادی و کنترل‌های صادراتی را می‌توان برای همیشه برقرار و حفظ نمود. همچنین تجربه نشان می‌دهد که پس از پایان جنگ‌ها، اراده قوی برای کنترل، به منظور جلوگیری از خصومت‌های وحشتناک، وجود دارد، اما با گذشت چند سال، نفرت و ترس فرو می‌نشیند و تفاهم و اغماض، کار کنترل اقتصادی

دائم را مشکل می‌کند. مطلب دیگر اینکه یک سیستم عمومی کنترل اقتصادی، برخلاف منافع شرکت‌های بزرگ عمل می‌کند و موجب ایجاد و تفویت کارتل‌های بزرگ زیر نظر دولت‌ها و تنگ‌تر کردن جا برای بخش خصوصی می‌شود.

در قسمت بعدی بخش نهم، اعمال اقدامات اقتصادی به عنوان اقدام کمکی و تکمیل‌کننده کنترل‌های نظامی، بررسی و توضیح داده شده که اقدامات کنترلی اقتصادی، موجب برهم خوردن ثبات می‌شوند، اما خود به تنهایی و بدون پشتوانه قدرت نظامی، قابلیت اجرایی ندارند. زمانی که یک کشور از پذیرش اقدامات اقتصادی سرپیچی کند، اعمال کنترل نظامی، برای مجبور کردن آن کشور به پذیرش تصمیمات گرفته شده، ضرورت پیدا می‌کند.

تجربه‌های دهه ۱۹۳۰، باید این حقیقت را در ذهن ما حک کرده باشد که اقدامات کنترلی اقتصادی، برای جلوگیری از تسلیح دوباره، قابل اتکاء نیستند و می‌توانند مانع روند تجارت جهانی شده، آن را به خطر اندازد. در این صورت این سؤال پیش می‌آید که چرا سازوکارهای کنترل اقتصادی را به کلی رها نکنیم و با تمرکز بر اقدامات نظامی، خود را از مشکلات و مسئولیت‌های نهفته در دل نظام کنترل، رها نسازیم؟ بسیاری از اقدامات کنترلی اقتصادی، غیر عملی هستند و یا ضرر آنها بیش از نفع آنهاست. جایگاه برخی از آنها در یک دیدگاه کلی، قابل توجهند. برای مثال، مدیریت و اعمال اقدامات اقتصادی که در زیر بیان می‌شود، هم مشکل نیست و هم جنبه جلوگیری‌کنندگی آنها، کنترل نظامی را آسان می‌کند.

اهمیت نیروی هوایی در سال‌های اخیر (بعد از جنگ دوم) رو به افزایش است و بنابراین هر نوع کنترل نظامی، می‌بایست با برتری نیروی هوایی کشورهای کنترل‌کننده، صورت پذیرد. در این صورت، محدود کردن فعالیت هواپیمایی آلمان و ژاپن لازم است مورد توجه قرار گیرد. نظارت موثر صنایع هوایی آلمان و ژاپن، با کنترل صنایع پشتیبانی‌کننده آن، یعنی صنعت آلومینیوم و نفت، عملی است. یک کنترل اضافی دیگر در مورد آلمان، نظارت دائمی بر نیروگاه‌ها و خطوط انتقال برق فشار قوی این کشور است. با این حال، تأکید می‌شود که این قبیل ساز و کارهای ویژه، در زمان‌های عادی، موجب برهم خوردن وضعیت کشورهای زیر کنترل و با برهم خوردن تجارت بین‌المللی و روابط بازرگانی کشورها نخواهد شد و همچنین، این مزیت را دارند که اداره آنها با تعداد کمی افراد، آن هم به صورت نامرئی، میسر است.

بخش دهم

در بخش دهم کتاب، کنترل‌های نظامی، اصول و روش‌های لازم برای این کار، با تفکیک مشخص دو مورد: خلع سلاح فوری در پایان جنگ و جلوگیری دائمی از تسلیح کشورهای دشمن (آلمان و ژاپن) بررسی شده است. در مورد اول، بیان شده که خلع سلاح فوری در زمان به دست آمدن پیروزی، آسان است، اما مشکلات واقعی، خود را در اجرای مورد دوم، نشان می‌دهند.

در اینجا، اشغال نظامی کشورهای مهاجم پس از جنگ، مورد نظر نیست و فرض بر این است که اشغال کشور دشمن (آلمان و ژاپن) در دوران خلع سلاح و مدتی پس از آن، بسته به شرایط داخلی کشورهای مغلوب، لازم است. بررسی این بخش، بیشتر بر موضوع نابودی توان جنگی کشورهای دشمن و جلوگیری از تجدید تسلیحاتی و نظامی این کشورها متمرکز است. لازم است پس از خلع سلاح این کشورها - که پس از آتش‌بس اجرا می‌شود - نیروهای مسلح و سازمان نظامی آنها، منحل و نابود شود. این کار به مدت زمانی حدود یک سال یا کمی بیشتر نیاز دارد. در این مرحله، نیازمند سازمان جدیدی برای انجام این کار هستیم و نابودی همه تسلیحات و تجهیزات نظامی، مانند ناوهای جنگی، هواپیماها، تانک‌ها، توپخانه‌ها و آتشبارهای دیگر و حتی در برخی موارد، سلاح‌های کوچک‌تر و همچنین نابودی کارخانه‌های مهمات‌سازی و انحلال سازمان‌های نظامی، مورد توجه است. به عنوان یک راه سرراست و شفاف در مورد دوم، یعنی ممانعت دائمی از تسلیح دوباره (که مشکل‌تر و پیچیده‌تر است)، اشغال نظامی دو کشور آلمان و ژاپن پیشنهاد شده است. با استقرار نیروهای مسلح (کشور یا کشورهای پیروز جنگ) در نقاط استراتژیک این دو کشور، نه تنها امکان بازگشت به برنامه‌های نظامی منتفی می‌شود، بلکه از تجهیز صنایع آنها، برای تولید جنگ‌افزار و ادوات جنگی نیز می‌توان جلوگیری کرد. برای مثال: اشغال راین‌لند برای مدت پانزده سال پس از پایان جنگ، پیشنهاد شده است (راین‌لند ناحیه صنعتی آلمان است که صنایع اسلحه‌سازی آلمان، بیشتر در آنجا واقع شده بودند). ایرادها و انتقادهایی به اشغال نظامی دائمی وارد شده است. برای مثال بیان گردیده که اعزام ناظران نظامی خارجی، علاوه بر دربرداشتن هزینه‌های سنگین، موجب برخورد و ایجاد ناآرامی دائمی سیاسی و اجتماعی در کشور اشغال شده، می‌شود و به همین

دلیل، رویکرد اشغال نظامی و استقرار نیروها در مناطق استراتژیک کشور اشغال شده، به عنوان آخرین راه حل و در زمانی که راه‌های کارآمدتر و آسان‌تری در پیش روی نباشد، توصیه می‌شود. پیشنهاد دیگر اینست که بی‌درنگ پس از بیرون کشیدن نیروهای نظامی، با روش برنامه‌ریزی سیستم‌های حفاظتی، کنترل‌های مستمر انجام شود و اقدامات تنبیهی علیه دولت شکست خورده، در صورت مشاهده نقض عهد و پیمان‌شکنی، اعمال شود. در این قسمت، توضیح داده شده که بازرسی آلمان و ژاپن از این نقطه نظر، کار سختی نیست و مکانیزم‌های آن را هم تا حدودی توضیح داده و بیان شده که برای بازرسی، نیروی کارشناسی زیادی لازم نیست، اگرچه در صورتی که کشورها به صورت مخفیانه کار کنند، کار نیروهای خارجی، مشکل و با پیچیدگی‌هایی همراه است. با این حال، این کار، شدنی است. موفق نبودن کنترل آلمان، با وجود پیمان‌های منعقد شده پس از جنگ اول، مربوط به عدم کارایی بازرسی نبوده، بلکه عدم اقدام مؤثر بین‌المللی یا اکراه برخی کشورها در اقدام به موقع، عامل عدم توفیق، ارزیابی شده است. روش‌های بازرسی نیز با تعیین هیأتی که زیر نظر کشورهای پیروز کار می‌کنند، تبیین و اختیارات اجرایی لازم این هیأت‌ها برای اجرای اقدامات تنبیهی نیز بیان گردیده و ذکر شده است که هر نوع جلوگیری مؤثر، نیازمند اقدام به موقع و سریع است. این نوع کنترل هم به لحاظ گران بودن و هم به لحاظ اینکه نیروهای نظامی کمی درگیر هستند، خوب است. در این صورت، نیاز کمتری به کنترل‌های دیگر مانند کنترل امور بازرگانی کشورهای مغلوب، پیش می‌آید.

از احیاء ارزش‌های اخلاقی، گسترش دین مسیحیت در همه دنیا و تحکیم علائق معنوی بین مردم کشورهای مختلف جهان نیز به عنوان عاملی برای تحکیم صلح گفتگو شده، ولی در عین حال تذکر داده شده که باید واقع‌بینانه فکر کرد، زیرا امکان جلوگیری از جنگ‌ها در آینده، تنها با بسط ارزش‌های اخلاقی، امکان‌پذیر نیست.

این سؤال نیز مطرح شده که چرا تنها آلمان و ژاپن کنترل شوند و آمریکا، روسیه، انگلیس و... که آنان نیز قدرت‌های نظامی بزرگی هستند و ممکن است به همسایگان خود یا جاهای دیگر حمله کنند، مورد کنترل قرار نگیرند. در پاسخ با ذکر موارد تهاجم آلمان و ژاپن به کشورهای مختلف، نتیجه‌گیری شده که روحیه جنگ‌طلبی این دو کشور در هفتاد و پنج سال اخیر (قبل از جنگ دوم) بیش از دیگران بوده است و به همین دلیل، کنترل این دو کشور را نباید با کنترل‌های

عمومی تر و وسیع تر در مورد خلع سلاح همه کشورهای مخلوط کنیم و در حال حاضر مطمئن ترین راه رسیدن به صلح اینست، که مستقلاً روی کنترل آلمان و ژاپن، تمرکز کنیم. در قسمت پایانی از ضرورت ایجاد سازمان بین‌المللی به منظور پاسبانی و نظارت بر همه کشورهای قدرتمند نظامی صحبت شده و توافق داوطلبانه کشورهای قدرتمند نظامی و مشارکت فعال آنان در ایجاد چنین سازوکاری، ضروری و مطلوب ارزیابی گردیده است.

بخش یازدهم

بخش پایانی کتاب، بیشتر در مورد سیاست‌ها و راهکارهای ایالات متحده آمریکا در موضوع کنترل آلمان و ژاپن است و بیان شده که آمریکا با دو نوع راه‌حل روبه‌رو است: یکی اینکه به گروه‌های کشوری که در بازدارندگی آلمان و ژاپن که در قالب یک سیستم دفاع جمعی مشارکت دارند، به پیوند و یا اینکه سیستم دفاعی مستقل و کاملی برای خود تدارک ببیند. گفته شده که آمریکا در سده نوزده می‌توانست خود را از امور جاری دنیا برکنار داشته و نیاز چندانی هم به آمادگی جنگی نداشته باشد. این البته در زمانی بود که آلمان به یک قدرت جنگی مهیب، تبدیل نشده بود و در آن زمان با وجود ارتش فرانسه و ناوگان بریتانیا، آمریکا چشم‌انتظار تهدیدی از جانب آلمان به نیمکره غربی نبود. در آن مواقع، دل‌مشغولی بریتانیا، حفظ امپراطوری‌های ماوراء البحار خود بود. وجود ناوگان انگلیس در آتلانتیک، یک نوع حفاظت برای آمریکا بود. وضعیت روسیه در سده نوزدهم نیز تهدیدی را علیه آمریکا به وجود نمی‌آورد. ژاپن نیز تا پیش از سال ۱۹۰۰، قدرت قابل ملاحظه‌ای به حساب نمی‌آمد و تهدیدی نبود. به طور خلاصه موقعیت تاریخی - جغرافیایی آمریکا، این کشور را مصون از تهدید قدرت‌های بزرگ نگه داشته و موجب غبطه دیگران بود، اما در سده حاضر (سده بیستم) دو اتفاق مهم این تصویر آمریکا را به طور کلی عوض کرد: اول ظهور دو قدرت آشفشان در اروپا و شرق آسیا (آلمان و ژاپن)، با تمایلات آشکار سلطه‌طلبانه، نیروی انسانی قابل توجه، منابع صنعتی و سازمان‌های نظامی که می‌خواستند این توانایی‌های نهفته را به صحنه عمل بیاورند. در آتلانتیک نیز، فرانسه و انگلیس به‌تنهایی یا با کمک همدیگر، توانایی مقابله با توسعه‌طلبی آلمان را نداشتند. در اقیانوس آرام، حادثه «پول هاربور» خطر بزرگی را آشکار ساخته بود. مورد

دیگر، تحول تکنولوژیک و صنعتی ایجاد شده و در حال تکامل پس از جنگ بود که تعادل دنیا را دستخوش تغییر کرد. توسعه علم و تکنولوژی، آن چنان هنر جنگ و جنگ‌آوری را متحول ساخت که امکان تسخیر دنیا را توسط یک قدرت ممکن می‌ساخت. قدرت تخریبی و سایلی جنگی جدیدی که ساخته می‌شد، امکان غلبه یک کشور بر همه دنیا را ظرف چند سال، ممکن کرده بود و موقعیت جغرافیایی، دیگر نمی‌توانست سپر حفاظتی قابل توجهی به حساب آید. کوه، دریا، اقیانوس و تنگه‌ها و... دیگر مانعی در برابر یک تهاجم بزرگ به حساب نمی‌آمدند و تجهیزات جنگی مدرن، امتیازات بزرگی را به کشور مهاجم دارنده آن، می‌داد و بدین ترتیب، همه مفاهیم و روش‌های آمادگی از پیش، بی‌معنی و بی‌اعتبار شده بودند. برای نمونه، مرزهای زمینی و دفاع ساحلی نمی‌توانستند مانعی بر سر راه بمب‌افکن‌ها و یا چتربازان محسوب شوند. بنابراین برای آمریکا تدارک و استقرار یک سیستم دفاعی وسیع که امنیت کشور را از تهاجم هر قدرت یا ائتلاف قدرت‌ها حفظ کند، ضروری بود. همچنین یک نیروی دریایی، به میزانی که بتواند از سواحل آمریکا در آتلانتیک و همچنین اقیانوس آرام دفاع کند، ضروری بود. مسابقه برتری هوایی، مهم‌تر و شدیدتر از رقابت در دریا بود. با این توضیحات، توان مالی بسیار سنگینی برای تدارک یک برنامه دفاع مستقل ملی، مورد نیاز بود. راه دیگری نیز وجود داشت که این امنیت، به طور دسته‌جمعی و مشترک ایجاد گردد.

در پایان کتاب نتیجه‌گیری شده است که نخستین برنامه نگهداری صلح، داشتن یک برنامه مشترک دفاع جمعی است که مطمئن‌ترین، سریع‌ترین و کم‌خرج‌ترین راه تحقق یک امنیت مطلوب - که حق غیرقابل انکار حیات، آزادی و رفاه مردم است - محسوب می‌شود.